
نویسنده: جیک ویرنر «Jake Werner» .
منبع و تاریخ نشر: ریپونسیبل ستیت گرفت «2025-10-29» .
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .



**آیا ترامپ بالاخره می‌تواند از سیاست شکست‌خورده
بایدن در قبال چین دست بردارد؟**

***Can Trump finally break with Biden's failed
China policy?***

در دیداری که بسیار مورد انتظار بود، رئیس‌جمهور آمریکا و شی جین پینگ توافق کردند که از شدت تعرفه‌ها و محدودیت‌های مربوط به عناصر کمیاب بکاهند

***In a much anticipated meeting, the American president and
Xi Jinping agree to deescalate on tariffs, rare earth
restrictions***

به روزرسانی ۳۰/۱۰: دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، و شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، روز پنجشنبه از دیدار بسیار مورد انتظار در کره جنوبی با چارچوبی کلی برای پیشبرد یک توافق خارج شدند. ترامپ گفت که ایالات متحده تعرفه‌های چین را کاهش خواهد داد، در حالی که پکن محدودیت‌های جدید صادرات مواد معدنی کمیاب را به مدت یک سال به تعویق خواهد انداخت و تجارت اجزای فنتانیل را سرکوب خواهد کرد.

در حالی که دونالد ترامپ برای دیدار حضوری مورد انتظار خود با شی جین‌پینگ در روز پنجشنبه آماده می‌شود، با یک انتخاب سرنوشت‌ساز روبرو است.

آیا او سازوکار رویارویی ژئوپلیتیکی را که توسط مایک پمپئو، وزیر امور خارجه دوره اول خود، ایجاد شده و سپس توسط دولت بایدن سیستماتیک شده و ایالات متحده و چین را به سمت یک گسست دائمی سوق می‌دهد، خواهد پذیرفت؟ یا نوع جدیدی از صلح قدرت‌های بزرگ را ترسیم خواهد کرد که نه با انتظارات آرمان‌شهری از هماهنگی، بلکه با استثمار متقابل محتاطانه تعریف می‌شود؟

سیاست دولت بایدن در قبال چین از یک حس گسترده بحران در میان رهبران دموکرات جریان اصلی ناشی شد. با ورود آنها به کاخ سفید در سال ۲۰۲۱، رویای شایسته‌سالاری چندفرهنگی در داخل و هژمونی لیبرال آمریکایی در خارج از کشور، در مواجهه با سیاست‌های پوپولیستی و اقتدارگرایی فزاینده در سراسر جهان، در حال فروپاشی بود.

اگر ترامپ چهره این بحران در عرصه داخلی بود، چین چهره آن در سیاست بین‌الملل بود. ظاهراً نقطه مقابل دموکراسی، بازارهای آزاد و برتری جهانی ایالات متحده (بی‌خیال اینکه چین در جنگ‌های فاجعه‌بار خاورمیانه، مقررات‌زدایی مالی که منجر به فروپاشی مالی سال ۲۰۰۸ شد، یا سیاست‌های فاسد و بی‌مسئولیت فزاینده آمریکا، نقش چندانی نداشت). به گفته آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه وقت، «چین تنها کشوری است که هم قصد تغییر شکل نظم بین‌المللی و هم به طور فزاینده‌ای قدرت اقتصادی، دیپلماتیک، نظامی و فناوری لازم برای انجام این کار را دارد.»

از آنجایی که پروژه بایدن احیای وضع موجود بود، چنین چالشی غیرقابل قبول بود.

از قضا، بایدن بر اساس آنچه از دوره اول ترامپ به ارث برده بود، بنا می‌کرد. چین‌ستیزان تحت رهبری ترامپ از نارضایتی‌های تجاری رئیس‌جمهور و اتهامات متقابل دوران کووید سوءاستفاده کرده بودند تا دستور کار سلطه ژئوپلیتیکی را با تمرکز بر ریسک پذیری نظامی و کمپینی برای نابودی شرکت‌های پیشرفته فناوری چین دنبال کنند.

دولت بایدن این اقدامات را پذیرفت و بر آنها افزود. مقامات ارشد بایدن معتقد بودند که مهار چین - سازماندهی متحدان ایالات متحده علیه آن، قطع توسعه آن در بخش‌های با

ارزش بالا، بی‌اعتبار کردن آن در چشم‌قدرت‌های نوظهور در جنوب جهان، و معرفی آن به عنوان دشمن در مبارزه جهانی بین دموکراسی و اقتدارگرایی - نه تنها یک دستور کار مطلوب به خودی خود بود. این امر همچنین مسیری باریک برای احیای پویایی اقتصادی آمریکا و رام کردن احساسات پوپولیستی تهدیدکننده رهبران سیاسی حاکم ارائه می‌داد.

چرا؟ زیرا به نظر می‌رسید خصومت با چین زمینه مشترکی بود که اکثر گروه‌های متخاصم در زندگی آمریکایی با آن مشترک بودند. کارشناسان چپ میانه و راست میانه مانند دیوید ایگناتیوس یا دیوید بروکس، چین را به عنوان دشمن خارجی به تصویر می‌کشیدند که به آمریکا اجازه می‌دهد بر اختلافات داخلی خود غلبه کند و تهدید پوپولیسم را خنثی کند. همانطور که متیو یگل‌سیاس بیان کرد، «سیاست ضد چینی می‌تواند همان پروژه ملی وحدت‌بخشی باشد که ما به آن نیاز داریم.»

خصومت با چین برای بسیاری در واشنگتن چنان جذاب بود - و چشم‌انداز ضعیف جلوه دادن چین چنان وحشتناک بود - که تصمیم دو حزبی برای رویارویی تقریباً هیچ بحث انتقادی را به خود جلب نکرد. در عرض چند سال، بحث بر سر چین ۱۸۰ درجه از حمایت اجباری از تجارت آزاد به حمایت اجباری از تضعیف و طرد چین تغییر کرد. اما واشنگتن رسمی با مردم آمریکا ارتباط برقرار نکرد. دموکرات‌ها، جمهوری خواهان و مستقل‌ها با اختلاف ۲ به ۱ یا بیشتر، همگی تلاش برای جلوگیری از درگیری نظامی با چین را به آمادگی برای آن ترجیح دادند.

در نگاهی به گذشته، اکنون می‌توانیم خرد تفکر رایج را ببینیم. قمار بایدن مبنی بر اینکه ایالات متحده می‌تواند قدرت چین را بدون هزینه قابل توجه برای منافع آمریکا سرکوب کند، شکست خورده است و ایالات متحده را ضعیف‌تر و جهان را به مکانی خطرناک‌تر تبدیل کرده است.

حتی متحدان نیز به جای اینکه بقیه جهان را برای پیوستن به مهار چین متحد کنند، در حالی که کشورهای در حال توسعه به طور قاطع انتخاب اجباری بین پکن و واشنگتن را رد کردند، تعلل کردند. ایجاد تشکیلات نظامی سه یا چهار کشور برای محاصره چین موفقیت‌آمیزتر بود، اما ترس‌های خود پکن را نیز تشدید کرد و یک مسابقه تسلیحاتی خطرناک را در منطقه آغاز کرد.

موضع‌های بایدن در مورد دموکراسی در سایر نقاط جهان پوچ به نظر می‌رسید، زیرا ایالات متحده در مواقع لزوم از رژیم‌های غیرلیبرال حمایت می‌کرد و سلاح‌ها را به جنایات جنگی اختصاص می‌داد. ادعاهای او برای رهبری جهان با بی‌ثباتی در ایالات متحده و نارضایتی خارجی علیه ملی‌گرایی اقتصادی او شکست خورد.

شکست بایدن در حوزه فناوری بسیار چشمگیر بود. دولت ادعا کرد که تصمیمش برای جلوگیری از پیشرفت چین در مهم‌ترین بخش‌های استراتژیک، صرفاً به دلیل ملاحظات

امنیت ملی بوده است. اما از آنجا که فناوری‌های مسدود شده، مانند نیمه‌هادی‌های پیشرفته یا محاسبات کوانتومی، در درجه اول ماهیت نظامی ندارند، بلکه اساس توسعه با ارزش بالا در کل اقتصاد هستند، دولت خود را متعهد به خرابکاری در کل استراتژی رشد چین کرد. اگر این تلاش موفقیت‌آمیز بود، دو ابرقدرت وارد درگیری آشکار می‌شدند.

موفق نشد.

شرکت‌های چینی شکاف‌هایی در مقررات پیدا کردند یا لوازم را قاچاق کردند. پکن منابع خود را صرف ایجاد ظرفیت داخلی در فناوری‌های هدفمند کرد. آنچه در ابتدا قرار بود رویکردی دقیقاً هدفمند با عنوان «حیات کوچک، حصار بلند» برای متوقف کردن توسعه چین باشد، همانطور که پیش‌بینی می‌شد، به فهرستی بی‌وقفه از کالاهای مسدود شده، شرکت‌های لیست سیاه و محدودیت‌های جدید تبدیل شد. با این حال، چین همچنان به ثبت پیشرفت‌های خیره‌کننده فناوری ادامه داد. شرکت‌های آمریکایی میلیاردها دلار ضرر کردند و چین متقاعد شد که ایالات متحده هرگز رقابت اقتصادی چین را تحمل نخواهد کرد. اکنون با چینی قوی‌تر، مستقل‌تر و آزاده‌تر روبرو هستیم.

چین فراتر از دور زدن محدودیت‌های آمریکا عمل کرد. این کشور کنترل‌های صادراتی، تحریم‌ها و تعرفه‌های آمریکا را با دقت مطالعه کرد. پکن به آرامی اما سیستماتیک سیستم تصویر آینه‌ای خود را - که اغلب از عبارات کلمه به کلمه در مقررات استفاده می‌کرد - ایجاد کرد که قادر به وارد کردن آسیب جدی به اقتصاد ایالات متحده بود. هنگامی که ترامپ امسال جنگ تجاری جدیدی را آغاز کرد، چین عرضه عناصر خاکی کمیاب را محدود کرد و برخی از شرکت‌ها را مجبور کرد تا تولید خود را متوقف کنند، قبل از اینکه ایالات متحده موافقت کند از لبه‌پرتگاه عقب‌نشینی کند. امروز، مقامات سابق دولت بایدن در چین و برادران نومحافظه‌کار آنها در حزب جمهوری خواه از ما می‌خواهند که این سیاست شکست‌خورده را دوچندان کنیم و آن را به سمت یک شکاف دائمی در نظام جهانی سوق دهیم. بخش‌هایی از دولت ترامپ، ترامپ را به این سمت سوق می‌دهند، در حالی که دموکرات‌های خارج از دولت سعی دارند با «مرغ» خواندن او، ترامپ را به سمت درگیری سوق دهند.

هرچه تقصیرهای دیگر ترامپ باشد، او در برابر این نوع دستکاری مصون است. در واقع، او از کنار گذاشتن آن نوع اخلاق‌گرایی مقدس‌مآبانه‌ای که باعث کور شدن دستگاه سیاست خارجی نسبت به هزینه‌های گزاف و خطرات وحشتناک سیاست بایدن در قبال چین شد، لذت می‌برد.

اما آیا ترامپ می‌تواند مبنای متفاوتی برای این رابطه ایجاد کند؟ وزیر امور خارجه رویو چارچوبی را پیشنهاد کرده است و استدلال می‌کند که دوران تسلط بلامنازع آمریکا گذشته است و ما باید «جهانی چندقطبی، قدرت‌های بزرگ متعدد در نقاط مختلف کره

زمین» را بپذیریم که در آن «اجتناب از جنگ و درگیری مسلحانه» بین قدرت‌ها یک اولویت اساسی است.

آنچه که در عمل ممکن است به نظر برسد، دشوارتر است. توافق‌های فوری که برای جلب رضایت ترامپ و شی در دیدارشان انجام شد، شروع خوبی است، اما پایه‌های ویران‌شده‌ی این رابطه را بازسازی نخواهد کرد.

تأکید ترامپ بر تجارت و سرمایه‌گذاری، همراه با قدرت تازه تأسیس چین برای مهار او، نویدبخش آینده‌ای واقعی است. ترامپ می‌خواهد سرمایه‌گذاری در اقتصاد آمریکا، محرک صنعتی‌سازی مجدد باشد. شرکت‌های چینی - از جمله رهبران جهان در تولید - می‌خواهند دسترسی به بزرگترین اقتصاد جهان را بازیابی کنند و رهبران چین خواهان یک محیط بین‌المللی پایدار هستند. در واقع، چین قبلاً سرمایه‌گذاری‌های بزرگی را پیشنهاد داده است. آنچه باقی می‌ماند، ایجاد ضمانت‌های محتاطانه اما انعطاف‌پذیر و سازوکاری برای هدایت سرمایه‌گذاری چین به اولویت‌های آمریکا است.

اینها مشکلات دشواری هستند که در بهترین شرایط نیز دشوار خواهند بود. اما اگر ترامپ بتواند چین را به عنوان یک قدرت هم‌تا بپذیرد، به جای اینکه دائماً به دنبال منابع جدید اهرم فشار باشد و بتواند دیدگاه خود را در مورد صلح قدرت‌های بزرگ بر دولت متمرکز خود تحمیل کند، سرانجام می‌تواند جهان را از مسیر درگیری خارج کند.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

جیک ورنر

جیک ورنر مدیر برنامه شرق آسیا در موسسه کوئینسی است. پیش از این، جیک محقق پسادکترای چین جهانی در مرکز سیاست توسعه جهان نی دانشگاه بوستون، محقق هارپر-اشمیت در دانشگاه شیکاگو، محقق فولبرایت در دانشگاه ملی چیائو تونگ در تایوان و محقق فولبرایت-هیز در دانشگاه نورمال شرق چین در شانگهای بود. او دکترای خود را در رشته تاریخ از دانشگاه شیکاگو دریافت کرد.

----- با تقدیم احترام «31-10-2025»

.....